

أسباب الغيبة

علل و اسباب غيبت

الإمام (ع) لطف إلهي بالمؤمنين، ووجوده ظاهراً بينهم فيه حثّ كبير لهم على الالتزام الديني، فإذا امتنع ظهوره لخوف القتل مثلاً، فإنّ وجود سفير له (ع) أفضل بكثير من غيبته التامة؛ لأنّ السفير هو القائد البديل للإمام (ع) الذي ينقل أوامره (ع)، فوجوده - أي السفير - كذلك لطف إلهي؛ لأنّ وجوده شبه وجود المعصوم، حيث بوجود السفير يمكن الاتصال بالإمام ومعرفة الأحكام الشرعية الصحيحة، وخصوصاً ما يستجد منها مع مرور الزمن، وإذا كان الأمر كذلك فما هو سبب الغيبة التامة؟!

امام (ع) لطف الهی بر مؤمنین است، و در آشکار او در بین آنها بهره‌ای بس سترگ در التزام دینی برایشان در بر دارد اگر به عنوان مثال به خاطر ترس از کشته شدن از آشکار شدن خود داری کند، وجود سفیری برای او (ع) بسیار بهتر و بافضیلت‌تر از غیبت تامة است؛ چرا که سفير همان پیشوای بدل از امام (ع) می‌باشد؛ او کسی است که فرامین او (ع) را منتقل می‌کند، پس وجود او یعنی سفير- نیز لطفی الهی است؛ چرا که وجود او شبیه به وجود معصوم است؛ زیرا با وجود سفير، امکان اتصال به امام و شناخت احکام شرعی صحیح و خصوصاً مسایلی که به مرور زمان پدید می‌آیند وجود خواهد داشت. حال که وضعین چنین است، علت و سبب غیبت تامة چیست؟!

وللإجابة هناك عدّة فروض منها:

در پاسخ به این پرسش، چندین نظریه وجود دارد، از جمله:

۱- الخوف من اغتiale من قبل الطواغيت:

۱ - ترس از ترور و سوء قصد به وی توسط طاغوت‌ها:

و هذا يمكن أن يكون صحيحاً إذا كان الإمام ظاهراً للجميع، أمّا إذا كان غائباً غيبة غير تامة، أي بوجود سفير فيكون الإمام (ع) بعيد عن أعين الطواغيت ومكرهم السيئ، خصوصاً أنّه (ع) مؤيد من الله. وفي نفس الوقت يتصل بالمؤمنين ويوصل إليهم الأحكام الشرعية والتوجيهات التي يحتاجونها، إذن للتخلص من خطر الطواغيت يكفي الغيبة غير التامة مع السفارة، فلا داعي للغيبة التامة، والله أعلم.

این فرضیه هنگامی می تواند صحیح باشد که امام برای همه آشکار بوده باشد، اما اگر با غیبتی که تامة نیست غایب باشد، یعنی با وجود سفیران، امام (ع) از برابر دیدگان طاغوتیان و مکر و فریب آنها دور خواهد بود، به خصوص اینکه او (ع) یاری شده توسط خداوند می باشد و در همان حین، با مؤمنان ارتباط برقرار می نماید، و احکام شرعی و توجیهاتی که به آن نیاز دارند را به آنها می رساند. بنابراین، برای رها شدن از خطر طاغوتها، با وجود سفارت، غیبت ناکامل کفایت می کند و دلیلی برای غیبت تامة باقی نمی ماند؛ و خداوند داناتر است.

۲- عدم وجود شخص مؤهل للسفارة والنيابة الخاصة عن الإمام (ع):
 ۲ - عدم وجود شخصی که شایستگی سفارت و نیابت خاص امام (ع) را داشته باشد:

حيث إنّ السفير عند الإمام يجب أن يتمتع بكثير من صفات الإمام (ع)، فلا أقل من درجة عالية من الزهد والتقوى والورع ومخافة الله والمقدرة على إدارة شؤون الأمة سياسياً واقتصادياً واجتماعياً، وأن يكون فقيهاً، أي: إنه على دراية بحديث المعصومين (ع)، لا أن يكون فقيهاً بالمعنى المتعارف اليوم.

زیرا سفیر امام باید از بسیاری از صفات امام (ع) برخوردار باشد، و حداقل به درجه‌ای بالای زهد، تقوا، پرهیزگاری و ترس از خدا رسیده و توانایی اداره کردن شئونات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی امت را داشته باشد؛ یعنی فقیه

باشد؛ یعنی دارای فهم و درک احادیث معصومین (علیهم السلام) باشد، نه فقیه به معنای متعارف امروزی!

فالسفير لا يقوم باستنباط الأحكام الشرعية، بل هو مؤمن مخلص يقوم بنقل الأحكام الشرعية من الإمام (ع) إلى الأمة، كما أنه مع وجود سفير للإمام (ع) لا يجوز لأحد استنباط حكم فقهي برأيه، وإن كان فقيهاً جامعاً للشرائط المتعارفة اليوم. سفير به استنباط احكام شرعی نمی پردازد، بلکه او مؤمنی است مخلص که احكام شرعی را از امام (ع) به امت منتقل می کند، و با وجود سفیری برای امام (ع) هیچ کس اجازه ی استنباط حکم فقهی بر اساس رأی و نظر خودش را ندارد، حتی اگر فقیهی جامع شرایط به معنای متعارف امروزی آن باشد.

وهذا يمكن أن يكون سبباً للغيبة التامة، ولكن عدم وجود شخص واحد مؤهل للسفارة أمر بعيد، هذا وقد ورد في حديثهم ما معناه: إنَّ الإمام لا يستوحش من وحدته (ع) في زمن الغيبة مع وجود ثلاثين مؤمن من الصالحين [720]. این، می تواند سبب و علتی برای غیبت تامه باشد؛ اما وجود نداشتن شخصی معین که شایستگی سفارت او را داشته باشد بعید می باشد؛ چرا که به این معنا در احادیث از معصومین (علیهم السلام) روایت شده است که امام (ع) در دوران غیبت با وجود سی مؤمن از صالحین، از تنها بودنش احساس تنهایی نمی کند [721].

۳- إعراض الأمة عن الإمام (ع):

۳ - روی گردانیدن امت از امام (ع):

وعدم الاستفادة منه استفادة حقيقية، وعدم التفاعل معه كقائد للأمة، فتكون الغيبة التامة عقوبة للأمة، وربما يكون من أهدافها إصلاح الأمة بعد تعرضها لنكبات

ومآسي بسبب غياب القائد المعصوم. فتكون الغيبة الكبرى شبيهة بتيه بني إسرائيل في صحراء سيناء، أي: إنها عقوبة إصلاحية، الهدف منها خروج جيل من هذه الأمة مؤهل لحمل الرسالة الإلهية إلى أهل الأرض، جيل لا يرضى إلا بالمعصوم قائداً، ولا يرضى إلا بالقرآن دستوراً وشعاراً ومنهاجاً للحياة.

و عدم بهره مندی حقیقی از ایشان، و عدم تعامل با ایشان به عنوان رهبری برای امت! پس غیبت تامه، عقوبتی برای امت خواهد بود، و چه بسا یکی از اهداف آن اصلاح امت پس از قرار گرفتن امت در برابر پیشامدهای ناگوار و مصیبت‌ها به سبب غیبت رهبر معصومشان- باشد. پس غیبت کبری شبیه به سرگردانی بنی اسرائیل در صحرای سینا می‌باشد؛ یعنی اینکه این غیبت، عقوبتی است اصلاحی، که هدف از آن متولد شدن نسلی از این امت می‌باشد که شایستگی به دوش کشیدن رسالت الهی به سوی اهل زمین را داشته باشند؛ نسلی که جز به رهبری معصوم رضایت نمی‌دهد، و به جز قرآن به چیز دیگری به عنوان دستور، تمثیل و روشی برای زندگی راضی نمی‌گردد.

قال أمير المؤمنين (ع) في وصف إعراض هذه الأمة عن الإمام والقرآن: (وإنه سيأتي عليكم من بعدي زمان ليس فيه شيء أخفى من الحق ولا أظهر من الباطل، ولا أكثر من الكذب على الله ورسوله!! وليس عند أهل ذلك الزمان سلعة أبور من الكتاب إذا تلي حق تلاوته، ولا أنفق منه إذا حرف عن مواضعه، ولا في البلاد شيء أنكر من المعروف ولا أعرف من المنكر، فقد نبذ الكتاب حملته، وتناساه حفظته، فالكتاب يومئذ وأهله منفيان طريديان وصاحبان مصطحبان في- طريق- واحد. لا يؤويهما مؤو!! فالكتاب وأهله في ذلك الزمان في الناس وليسا فيهم، ومعهم وليسا معهم؛ لأن الضلالة لا توافق الهدى وإن اجتمعا، فاجتمع القوم على الفرقة وافترقوا عن الجماعة، كأنهم أئمة الكتاب وليس الكتاب إمامهم! فلم يبق عندهم منه إلا اسمه، ولا يعرفون إلا خطه وزبره!! ومن قبل ما مثلوا بالصالحين كل مثله، وسموا صدقهم على الله فرية، وجعلوا في الحسنة عقوبة السيئة) [722].

امير المؤمنين (ع) در توصیف روی گردانیدن این امت از امام و قرآن می‌فرماید: «که به زودی پس از من زمانی بر شما بیاید که در آن زمان چیزی

پوشیده‌تر از حق و آشکارتر از باطل و بیش‌تر از دروغ بر خدای تعالی و فرستاده‌اش (ص) نیست!! و در نزد مردم آن زمان بیارزشترین متاع کتاب خدا است، اگر آن طور که باید و شاید خوانده شود، و هیچ متاعی هم پرمشتری‌تر و گران‌قیمت‌تر از همان کتاب خدا نیست، اگر آیاتش از جای خود تحریف و تغییر یابند، و در میان بندگان و در میان شهرها در آن زمان چیزی از کار خیر بیش‌تر مورد تنفر و انکار، و چیزی هم از منکر و کار زشت مرغوب‌تر نیست. حاملان کتاب (قرآن) آن را به کناری افکنده‌اند و حافظانش، فراموشش می‌کنند. در آن روز قرآن و پیروان مکتبش، هر دو از میان مردم رانده و تبعید می‌شوند و هر دو همگام و مصاحب یک‌دیگر و در یک جاده گام می‌نهند و کسی پناهِشان نمی‌دهد!! کتاب و اهلش در آن زمان بین مردمنده، اما میان آنها و همراهشان نیستند؛ چرا که گمراهی با هدایت هماهنگ نشود، گرچه کنار یک‌دیگر قرار داشته باشند. مردم در آن روز بر تفرقه و پراکندگی اتحاد می‌کنند و در اتحاد و یگانگی پراکندگی دارند، گویا این مردم پیشوایان قرآنند و قرآن پیشوای آنان نیست! پس، از قرآن، جز نامی نزدشان باقی نماند و جز خط و نوشتار آن، چیزی شناسند! از دیر زمان افراد صالح و نیکوکار را کیفر می‌کردند، صدق و راستی آنان را افترا و دروغ بر خدا می‌نامیدند و در برابر اعمال نیک، کیفر گناه قرار می‌دادند» [723].

والدال علی أنّ سبب الغيبة التامة هو إعراض الأمة عدّة أمور، منها:
دلایلی بر اینکه علت غیبت تامه، روی گردانیدن امت می‌باشد، وجود دارد، از جمله:

أ- التوقيعات الصادرة عنه (ع) عن طريق سفرائه قليلة جداً، مما يدل على أنّ الأسئلة الموجهة إليه قليلة أيضاً.

الف: توقیعات و نامه‌های صادر شده از ناحیه‌ی امام (ع) که توسط سفرايش عرضه شده‌اند، بسیار اندک می‌باشد، که این، خود نشان می‌دهد پرسش‌هایی که متوجه ایشان شده بسیار کم بوده است.

ولعل قائل يقول: إنّ التوقيعات كثيرة، ولكن لم يصل لنا منها إلا هذا العدد الضئيل.
شاید کسی بگوید: توقیعات بسیارند، اما به ما جز همین تعداد ناچیز نرسیده است!

والحق: إنّ هذا الاعتراض لا ينطلي على من تدبر قليلاً، فلو كانت التوقيعات كثيرة لوصل لنا منها الكثير وإن ضاع منها شيء، فحتماً أنّ أحاديث الرسول والإمام الصادق والإمام الرضا (عليهما السلام) لم تصل لنا جميعها، ولكن وصل لنا منها الكثير، وأحاديث الإمام (ع) ليست ببدع من أحاديث الأئمة، والظروف التي أحاطت بها ليست بأعظم من الظروف التي أحاطت بخطب الإمام أمير المؤمنين (ع) حتى وصل لنا منها كتاب نهج البلاغة.

در حقیقت این استدلال برای کسی که اندکی تدبر و تفکر کرده باشد، محلی ندارد؛ چرا که اگر توقیعات بسیار بوده باشند، حتی اگر بخشی از آنها گم شده باشد، باید تعداد بسیاری از آنها به ما می‌رسید. قطعاً تمام احادیث رسول خدا (ص) و امام صادق و امام رضا (عليهما السلام) به طور کامل به ما نرسیده‌اند، امام می‌بینیم که بسیاری از آنها به ما رسیده است و احادیث امام مهدی (ع) چیزی جدا از احادیث امامان (عليهم السلام) نمی‌باشد و شرایطی که امام در آن قرار داشت نیز بدتر از شرایطی که امیر المؤمنین (ع) در آن قرار داشت، نمی‌باشد؛ با این حال می‌بینیم کتاب نهج البلاغه به دست ما رسیده است.

كما أنّ علماء الشيعة في زمن الغيبة الصغرى كانوا يهتمون في كتابة أحاديث الأئمة ، و عرض كتبهم على الإمام (ع) عن طريق السفراء، ومن هذه الكتب الكافي للكليني (رحمه الله)، فلماذا لم يهتم أحد منهم بكتابة التوقيعات الصادرة منه (ع)؟! با وجود اینکه علمای شیعه در زمان غیبت صغری به نوشتن احادیث ائمه (علیهم السلام) و عرضه‌ی آنچه به نگارش درآورده‌اند به امام از طریق سفیران، اهتمام می‌ورزیدند، که از جمله‌ی این کتاب‌ها، کتاب «کافی کلینی (رحمة الله علیه)» می‌باشد؛ پس، از چه روی، حتی یکی از آنها به نگارش توقيعات صادره از ناحیه ایشان (ع) اهتمام نورزیده باشد؟!!

والحقیقة أنهم اهتموا بكتابتها، ولكنها قليلة. حقیقت این است که آنها در نگارش توقيعات جدیت داشتند، ولی این توقيعات، اندک بودند.

ويدل على إعراض الناس عن العلم والإمام ما قدّم الكليني في كتابه الكافي. هذا والكليني عاش في زمن الغيبة الصغرى، ومات في نهاية أيامها على الأصح، فقد مات في شعبان سنة ٣٢٩ هـ ق، أي في نفس الشهر والسنة التي مات بها علي بن محمد السمری، آخر السفراء الأربعة.

که این اندک بودن، خود نشان دهنده‌ی روی گردانیدن مردم از علم و امام (ع) می‌باشد؛ همان طور که کلینی در کتاب خود -کافی- آورده است. کلینی در زمان غیبت صغری می‌زیست و در روزهای پایانی آن در سلامتی از دنیا رفت. وی در شعبان سال ٣٢٩ هجری قمری از دنیا رفت؛ یعنی در همان ماه و سالی که علی بن محمد سمری آخرین سفیر از سفرای چهارگانه از دنیا هجرت نمود.

قال الكليني(رحمه الله): (أمّا بعد، فقد فهمت ما شكوت اصطلاح أهل دهرنا على الجهالة، وتوازرهم وسعيهم في عمارة طرقها، ومباينتهم العلم وأصوله، حتى كاد

العلم معهم إن يأزر كلّه، وينقطع مواده، لِمَا قد رضوا إن يستندوا إلى الجهل، ويضيعوا العلم وأهله) ([724]).

کلینی که خداوند رحمتش کند، گفته است:

واما بعد.... متوجه شدم، آنچه از آن شکایت داشتم، متفق شدن اهل روزگار ما بر جهالت و همیاری و تلاش آنها در بنا نهادن راه آن، و مخالفت آنها با علم و ریشه‌هاش، می‌باشد تا آنجا که تقریباً علم به طور کامل از آنان پوشیده می‌شود و مباحثش قطع می‌گردد، چرا که آنها به استناد و تکیه بر جهل رضایت، و علم و اهلش را از دست دادند [725].

وقال: (فمن أراد الله توفيقه وأن يكون إيمانه ثابتاً مستقراً سبب له الأسباب التي تؤديه إلى أن يأخذ دينه من كتاب الله وسنة نبيه بعلم يقين وبصيرة، فذاك أثبت في دينه من الجبال الرواسي، ومن أراد الله خذلانه وأن يكون دينه معاراً مستودعاً - نعوذ بالله منه - سبب له الأسباب للاستحسان والتقليد والتأويل من غير علم وبصيرة، فذاك في مشيئة الله إن شاء الله تبارك وتعالى أتم إيمانه وإن شاء سلبه إياه، ولا يؤمن عليه إن يصبح مؤمناً ويمسي كافراً ويمسي مؤمناً ويصبح كافراً؛ لأنه كلما رأى كبيراً من الكبراء مال معه، وكلما رأى شيئاً استحسن ظاهره قبله. وقد قال العالم (ع) ([726]): (إن الله عز وجل خلق النبيين على النبوة فلا يكونون إلا أنبياء، وخلق الأوصياء على الوصية فلا يكونون إلا أوصياء، وأعار قوماً الإيمان فإن شاء أتمه لهم، وإن شاء سلبهم إياه، قال: وفيهم جرى قوله: (فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ)) ([727]).

همچنین می‌گوید: پس هر کس که خداوند توفیق را برایش بخواهد و

اینکه بخواهد ایمانش ثابت و پابرجا باشد، برای او اسبابی قرار می‌دهد تا او را تا آنجا پیش ببرد که دینش را از کتاب خدا و سنت پیامبرش (ص) با علم یقین و بصیرت برگیرد. پس او در دینش استوارتر از کوه‌های پابرجا است؛ و هر کسی که خداوند پستی و خواریش را بخواهد و اینکه دینش

به صورت عاریتی و ناپایدار پناه بر خدا از چنین چیزی- باشد، برایش اسبابی را برای خودپسندی، تقلید و تأویل بی هیچ علم و بصیرتی، مهیا می‌کند. این در مشیت و خواست خداوند است که هر کس که خداوند تبارک و تعالی بخواهد ایمانش را کامل می‌گرداند، و اگر بخواهد، ایمانش را از او می‌گیرد. بر هیچ کس ایمنی وجود ندارد که صبح مؤمن باشد و شب کافر، یا شب را در ایمان بگذراند در حالی که صبح کافر برخیزد؛ چرا که او هرگاه بزرگی از بزرگان را ببیند، به او متمایل می‌گردد و هرگاه چیزی را ببیند که ظاهرش را نیکو پندارد، آن را خواهد پذیرفت. عالم (ع) [728] فرموده است: «خداوند انبیا را بر نبوت خلق کرد و آنها جز نبی نخواهند شد، و اوصیا را بر وصایت خلق کرد و آنها جز وصی نخواهند شد، و ایمان را به گروهی عاریت داد که اگر بخواهد برایشان تمام می‌کند و اگر بخواهد از آنها می‌گیرد» سپس فرمود: «و این سخن حق تعالی بر آنها جاری شد (قرارگاهی است و و دیعت جایی است) [729]».

فاعلم يا أخي أرشدك الله أنه لا يسع أحد تمييز شيء مما اختلف الرواية فيه عن العلماء برأيه، إلا على ما أطلقه العالم بقوله: (اعرضوها على كتاب الله فما وافق كتاب الله عز وجل فخذوه، وما خالف كتاب الله فردوه)، وقوله (ع): (دعوا ما وافق القوم، فإن الرشد في خلافهم)، وقوله (ع): (خذوا بالمجمع عليه فإن المجمع عليه لا ريب فيه). ونحن لا نعرف من جميع ذلك إلا قلة، ولا نجد شيئاً أحوط ولا أوسع من رد علم ذلك كله إلى العالم (ع) [730]، وقبول ما أوسع من الأمر فيه بقوله: (بأيهما أخذتم من باب التسليم وسعكم) [731].

پس بدان ای برادرم- خداوند تو را ارشاد فرماید- که هیچ کس توانایی تشخیص و تمیز دادن روایات اهل بیت (علیهم السلام) با رأی و نظر خودش را ندارد، مگر آنچه این گفتار عالم بر آن منطبق گردد: «بر کتاب خداوند عرضه بدارید، پس آنچه موافق کتاب خداوند عزوجل است

برگیرید و آنچه مخالف کتاب خداوند است، رد کنید» و این سخن ایشان (ع): «آنچه مردم با آن موافقند را رها کنید که راه درست در مخالفت با آنها است» و همچنین این سخن ایشان (ع): «آنچه همگی در موردش اجماع کرده‌اند را بگیرید که در آنچه همه بر آن اتفاق کنند، شکی نیست». و ما از همه‌ی این موارد جز اندکی نمی‌دانیم، و چیزی قابل اعتمادتر و فراگیرتر از این نمی‌بینیم که تمامی علم را به عالم (ع) [732] ارجاع دهیم، و آنچه بهتر و فراگیرتر است را بپذیریم، با توجه این سخن: «به هر کدام که تمسک جویی از باب اینکه می‌خواهی نسبت به دستورات الهی تسلیم باشد، اشکالی ندارد» [733].

ب- ورد عنهم إنه مظلوم، وإنه أخلهم ذكراً:
ب: احادیث زیادی از اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده مبنی بر اینکه او مظلوم است و از همه‌ی آنها (علیهم السلام) کمتر یاد می‌شود:

قال الباقر (ع): (الأمر في أصغرنا سناً، وأخملنا ذكراً) [734].
امام باقر (ع) فرموده‌اند: «این امر در کوچک‌ترین ما از نظر سن و سال، و کمترین ما از نظر یاد شدن است» [735].

فخمول ذكره بين الشيعة دال على أعراضهم عنه (ع).
یاد نشدن از ایشان در میان شیعه، دلالت بر روی گرداندن آنها از او (ع) دارد.

ج - خرج منه (ع) توقيع إلى سفيره العمري، جاء فيه: (... وأما علة ما وقع من الغيبة، فإن الله عز وجل قال: (يا أيها الذين آمنوا لا تسألوا عن أشياء إن تبد لكم تسؤكم) [736]) [737].

ج: توقیعی از امام (ع) به سفیرش «عمری» صادر شده که در آن آمده است «... و اما علت واقع شدن غیبت، که خداوند عزوجل می فرماید: (ای کسانی که ایمان آورده اید، از چیزهایی که چون برای شما آشکار شوند، اندوهگینتان می کنند، پرسید) [738]» [739].

وربما يفهم من هذا الحديث أنكم سبب من أسباب الغيبة، والحر تكفيه الإشارة. و چه بسا از این حدیث فهمیده می شود که خود شما علتی از علت های غیبت می باشد. آزاده را تنها اشارتی کافی است.

وبعد جوابه على مسائل الحميري التي سألتها، قال (ع): (بسم الله الرحمن الرحيم، لا لأمره تعقلون ولا من أوليائه تقبلون، (حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ) [740]، السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين) [741].

و پس از پاسخش به مسائلی که حمیری از ایشان پرسیده بود، امام (ع) می فرماید: «بسم الله الرحمن الرحيم. نه بر فرمانش می اندیشید و نه از اولیایش می پذیرید (حکمتی است تمام، ولی بیم دهندگان سودشان ندهند) [742]. سلام بر ما و بر بندگان صالح خداوند» [743].

ولا يخفى ما في كلامه (ع) من ألم سببه إعراض هذه الأمة عن الحق وعنه (ع)، ونحن أيها الأحبة لو كنا موقنين أنه حجة الله علينا لعملنا ليلاً ونهاراً لتعجيل فرجه، ولقدّمناه على النفس والمال والولد.

آلامی که در کلام ایشان (ع) است پوشیده نیست، که علت و سبب آن روی گردانیدن این امت از حق و از ایشان (ع) می باشد؛ و ما-ای عزیزان!- اگر یقین داشته باشیم که او حجت خداوند بر ما است، شب و روز برای تعجیل فرجش تلاش می نماییم و او را بر جان و مال و فرزند خودم مقدم خواهیم داشت.

د- ركون الأمة للطاغوت وإعانتة بأي شكل كان ولو بالأعمال المدنية التي يعتقد الناس إباحتها، وهذا بين لمن تصفح التاريخ وخصوصاً في زمن الغيبة الكبرى. فقد أعان الطاغوت كثير من العلماء والجهلاء على السواء، مع أنّ الإمام الكاظم (ع) اعترض على صفوان (رضي الله عنه)؛ لأنه أجر جماله للطاغوت العباسي هارون ليذهب بها إلى الحج.

د: متمایل شدن امت به طاغوت و یاری رسانیدن او به هر شکل که ممکن باشد، حتی اگر با وظایف شهروندی که مردم اعتقاد به مباح بودن آنها دارند؛ و این موضوع برای کسی که تاریخ را ورق بزند واضح و آشکار است، علی الخصوص در زمان غیبت کبری. بسیاری از عالمان و جاهلان هر کدام به سهم خود به طاغوت کمک کرده اند، با اینکه امام کاظم (ع) بر صفوان شتربان (رضی الله عنه) خرده می گیرد؛ چرا که او شترهایش را به طاغوت عباسی -هارون- اجاره داده بود تا با آنها به حج برود.

قال تعالى: (وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ) [744].

حق تعالی می فرماید: (به ستمکاران میل نکنید که آتش به شما رسد و شما را در برابر خدا هیچ دوستی نباشد و سپس یاری نخواهید شد) [745].

قال الشيخ محمد رضا المظفر (رحمه الله): (هذا هو أدب القرآن الكريم وهو أدب آل البيت، وقد ورد عنهم ما يبلغ الغاية من التنفير عن الركون إلى الظالمين الاتصال بهم ومشاركتهم في أي عمل كان ومعاونتهم ولو بشق تمرّة، ولا شك أن أعظم ما مني به الإسلام والمسلمون هو التساهل مع أهل الجور والتغاضي عن مساوئهم والتعامل معهم، فضلاً عن ممالئتهم ومناصرتهم وإعانتهم على ظلمهم، وما جر الويلات على الجامعة الإسلامية إلا ذلك الانحراف عن جدد الصواب والحق، حتى ضعف الدين بمرور الأيام فتلاشت قوته ووصل إلى ما عليه اليوم فعاد غريباً وأصبح المسلمون أو ما يسمون أنفسهم بالمسلمين وما لهم من دون الله أولياء، ثم لا ينصرون حتى على أضعف أعدائهم وأرذل المجترئين عليهم كاليهود الأذلاء فضلاً عن الصليبيين الأقوياء).

شیخ محمد رضا مظفر که رحمت خدا بر او باد، می گوید: این، ادب قرآن کریم است که همان ادب آل البیت (علیهم السلام) می باشد و از آنها بیشترین حد تنفیری که از متمایل شدن به سوی ستمگران روایت شده است همراهی با آنها و مشارکت با آنها در هر گونه عملی، و معاونت و همیاری با آنها می باشد، حتی اگر شکافتن خرمایی باشد، و شکی نیست، عظیمترین چیزی که اسلام و مسلمین مبتلا به آن شده اند، نرمش و تساهل با اهل جور و ستم و چشم پوشی از تندى و تعامل و همکاری با آنها می باشد؛ چه رسد به میل کردن به سوی آنها و یاری و کمک رسانیدن به آنها در ظلم و ستمشان، و سبب آنچه از ویرانیها که بر جامعهی اسلامی وارد شده، جز این انحراف از جاده های صواب و حق نبوده است؛ تا آنجا که دین با گذشت روزها به ضعف گرایید و قوت و توانش از هم فرو پاشید و رسید به جایی که ما هم اکنون در آن قرار داریم. اسلام غریب شد و مسلمانان یا کسانی که خود را مسلمان می نامند در برابر خداوند هیچ یاری گری ندارند؛ حتی در برابر ضعیفترین دشمنان شان و فرومایه ترین گستاخ شده های چون یهودیان ذلیل هیچ یاری نمی شوند چه رسد به صلیبیان نیرومند.

لقد جاهد الأئمة في إبعاد من يتصل بهم عن التعاون مع الظالمين، وشددوا على أوليائهم في مسأيرة أهل الظلم والجور وممالئتهم، ولا يحصى ما ورد عنهم في هذا الباب ومن ذلك ما كتبه الإمام زين العابدين إلى محمد بن مسلم الزهري بعد أن حذره عن إعانة الظلمة على ظلمهم: (أو ليس بدعائهم إياك حين دعوك جعلوك قطباً أداروا بك رحى مظالمهم، وجسراً يعبرون عليك إلى بلاياهم وسلماً إلى ضلالتهم، داعياً إلى غيهم سالكاً سبيلهم، يدخلون بك الشك على العلماء ويقتادون بك قلوب الجهال إليهم، فلم يبلغ أخص وزرائهم ولا أقوى أعوانهم إلا دونما بلغت من إصلاح فسادهم واختلاف الخاصة والعامة إليهم، فما أقل ما أعطوك في قدر ما اخذوا منك، وما أيسر ما عمروا لك في جنب ما خربوا عليك، فانظر لنفسك فإنه لا ينظر إليها غيرك، وحاسبها حساب رجل مسؤول) ([746]).

ائمه (عليهم السلام) در دور کردن تمام کسانی که با ستم‌گران همکاری می‌کردند از متصل شدن به آنها، تلاش می‌کردند و بر نزدیکان خود از همراهی با اهل ظلم و ستم و تمایل شدن به آنها، شدت به خرج می‌دادند و در این خصوص آنچه از آنها روایت شده، از شماره بیرون است. از این جمله آنچه امام زین العابدین به محمد بن مسلم زهری پس از اینکه او را از کمک به ظالمان بر ظلم‌شان برحذر فرموده است، می‌باشد: «آیا چنین نبود که وقتی آنها تو را به خودشان نزدیک کردند، تو را محور و قطبی قرار دادند تا آسیای ستم‌هایشان را بر آن بچرخانند و پلی قرارت داده‌اند تا از روی تو به آرزوها و تمایلات‌شان گذر کنند، و نردبانی برای بالا رفتن به گمراهی‌شان، که مردم را به گمراهی بخوانند و آنها راهشان را بیمایند؟! به وسیله‌ی تو در اندیشه‌ی مردم بد دلی و شک نسبت به علما را وارد می‌کنند، و قلب جاهلان به وسیله‌ی تو به آنها تمایل و اقتدا می‌کند. هیچ یک از وزرا و خواص دربار به اندازه‌ی تو به فساد آنها کمک نکرده و دامن نزده، و هیچ کس به اندازه‌ی تو باعث نشده که خاص و عام مردم با آنها رفت و آمد کنند. در برابر آنچه از تو ستانده‌اند، چه اندک به تو داده‌اند! و در برابر آنچه از تو خراب کرده‌اند چه کم برایت آباد کرده‌اند! به نفس خودت بنگر که جز تو کسی به آن نمی‌نگرد و او را چون مردی مسؤول مورد حساب و کتاب قرار بده».

[747]

وقال: (وأبلغ من ذلك في تصوير حرمة معاونة الظالمين حديث صفوان الجمال مع الإمام موسى الكاظم (ع)، وقد كان من شيعته ورواة حديثه الموثوقين، قال - حسب رواية الكشي في رجاله - بترجمة صفوان، دخلت عليه فقال لي: (يا صفوان كل شيء منك حسن جميل خلا شيئاً واحداً، قلت: جعلت فداك أي شيء؟ قال (ع): إكراك جمالك من هذا الرجل - يعني هارون - قلت: والله ما أكريته أشراً ولا بطراً

ولا للصيد ولا للهو، ولكن أكريته لهذا الطريق – يعني مكة – ولا أتولاه بنفسي، ولكن أبعث معه غلماني، قال: يا صفوان أيقع كراك عليهم؟ قلت: نعم، جعلت فداك. قال (ع): أتحب بقاءهم حتى يخرج كراك؟ قلت: نعم، قال (ع): فمن أحب بقاءهم فهو منهم، ومن كان منهم فهو كان ورد النار، قال صفوان: فذهبت وبعثت جمالي عن آخرها) ([748]).

وی ادامه می دهد:

و رساتر از همه در مورد حرام بودن کمک به ظالمان گفت وگویی صفوان شتربان با امام موسی کاظم (ع) می باشد. صفوان که از شیعیانش بود و راویان حدیث نیز موثق می باشند، طبق روایت کشی در کتاب رجالش در شرح حال صفوان، می گوید: بر او داخل شدم و به من فرمود: «ای صفوان! همه چیز تو زیبا است مگر یک چیز». عرض کردم: فدایت شوم! چه چیزی؟ ایشان (ع) فرمود: «کرایه دادن شترها به این مرد»؛ یعنی هارون. گفتم: به خدا برای کاری شرّ، یا خوش گذرانی، یا شکاریا لهو لعب کرایه ندادم؛ بلکه برای این مسیر یعنی مکه- کرایه دادم و خودم کاروان سالاری را بر عهده نگرفتم ولیکن غلامانم را با او فرستادم. امام (ع) فرمود: «ای صفوان! آیا کرایه شترها به تو نمی رسد؟» عرض کردم: آری، فدایت شوم. فرمود: «آیا دوست نداری آنها زنده بمانند تا کرایهات را به تو پردازند؟» گفتم: آری. فرمود: «کسی که زنده ماندن آنها را دوست ندارد جزو آنها خواهد بود و کسی که جزو آنها باشد به آتش وارد خواهد شد». صفوان گفت: رفتم و شترهایم را تا آخرین نفر فروختم. [749]

فإذا كان نفس حب حياة الظالمين وبقائهم بهذه المنزلة! فكيف حال من يدخل في زميرتهم أو يعمل بأعمالهم أو يواكب قافلته أو يأتمر بأمرهم. إذا كان معاونة الظالمين لو بشق تمرّة بل حب بقاءهم من أشد ما حذر عنه الأئمة، فما حال الاشتراك معهم في الحكم والدخول في وظائفهم وولايتهم، بل ما حال من يكون من جملة المؤسسين لدولتهم، أو من كان من أركان سلطانتهم والمنغمسين في تشييد

حکمهم (وذلك إن ولاية الجائر دروس الحق كله وإحياء الباطل كله وإظهار الظلم والجور والفساد كما جاء في حديث تحف العقول) [750].

اگر صرفاً دوست داشتن زندگی ظالمان و بقای آنها چنین جایگاه و منزلتی داشته باشد، پس وضعیت کسی که در زمره‌ی آنها قرار گیرد، یا با آنها همکاری کند یا با کاروان آنها همراه شود و یا به فرمان آنها گردن بسپارد، چگونه خواهد بود؟! اگر یاری رسانیدن به ظالم حتی به اندازه‌ی شکافتن دانه‌ی خرمایی و یا حتی تمایل داشتن به زنده بودن آنها از شدیدترین مواردی باشد که از طرف اهل بیت (علیهم السلام) نهی شده باشد، پس حال و روز کسی که با آنها در حکومت مشارکت می‌کند و در ادارت و ولایت‌های آنها وارد می‌شود چگونه خواهد بود؟ و یا حتی وضعیت کسی که از بنیان‌گزاران حکومت آنها می‌باشد، یا کسی که خود از ارکان سلطه‌شان و از غوطه‌ورشدگان در برافراشتن حکومت‌شان می‌باشد، چگونه خواهد بود (و این، از آن رو است که ولایت ستم‌گر، محوکننده‌ی همه‌ی حق و احیای همه‌ی باطل و آشکار کردن ظلم و جور و فساد است؛ همان طور که در حدیث تحف العقول آمده است). [751]

إنّ العمل في الدوائر المدنية فضلاً عن الحربية في دولة الطاغوت إعانة للطاغوت على البقاء في الحكم، وبالتالي فهي إعانة لأعداء الإمام المهدي (ع)، ولا تستهينوا بهذا الأمر ففي الدول التي تتمتع شعوبها بشيء من الحرية إذا أراد جماعة معينة الضغط على حكومة ذلك البلد لتحقيق مطالب معينة أعلنوا إضراباً عن العمل. کار کردن در ادارات اجتماعی در حکومت طاغوت یاری رسانیدن به طاغوت برای باقی ماندن در حکومتش می‌باشد، چه رسد به کار در ادارات جنگی و نظامی! و در نتیجه کمکی به دشمنان امام مهدی (ع) می‌باشد. این را دست کم نگیرید؛ در حکومت‌هایی که ملت‌های آنها اندکی آزادی دارند، اگر

گروه معینی بخواهند بر حکومت آن کشور برای تحقق خواسته‌هایی معین فشار وارد کنند، دست به اعتصاب می‌زنند.

فالحکومات الطاغوتية متقومة بكم أيها العمّال والمهندسون والموظفون، أنتم العمود الرئيسي الذي يرتكز عليه الطاغوت.
پس ای کارگران، مهندسان و کارمندان! حکومت‌های طاغوتی با شما قوام می‌یابند و شما همان ستون اصلی هستید که طاغوت بر آنها استوار است.

ولعل بعضكم يقول: ماذا نفع!؟ والحال اليوم أنهم متسلطون على رقابنا.
شاید بعضی از شما بگویند: ما چه می‌توانیم بکنیم؟ در حالی که امروز آنها بر ما تسلط دارند!

أقول: إنهم متسلطون على رقابنا منذ وفاة رسول الله لا لعيب في الأوصياء – الإمام علي وولده - ، ولكن العيب فينا نحن إننا دائماً متخاذلون عن نصره الحق، وربما عند ظهور الإمام المهدي (ع) سيقول كثيرون هذا ليس المهدي (ع)؛ ليعطوا أنفسهم عذراً لتركهم نصره الإمام المهدي (ع) كما فعل أهل مكة واليهود مع رسول الله ، مع أنهم يعرفونه كما يعرفون أبناءهم في خلقه العظيم وأمانته وصدقه وتنزّهه عن الكذب في أمور الدنيا، فكيف يكذب على الله سبحانه؟! كما أنهم عرفوه بالآيات والمعجزات التي أيده الله بها، ولكنهم وجدوه يمثل جبهة الحق التي تصطدم بمصالحهم، ووجدوه يدعوهم إلى الجهاد في سبيل الله مما يعرض حياتهم للخطر، فخذلوه ونصره الله سبحانه. وسيخذل كثيرون الإمام المهدي (ع) وسينصره الله سبحانه.

باید بگویم که آنها از زمان وفات رسول خدا (ص) بر گرده‌های ما مسلط شده‌اند، و در این خصوص، عیب و ایرادی بر اوصیا - امام علی و فرزندان (علیهم السلام) - وارد نیست، بلکه ایراد در خود ما است؛ ما همیشه در یاری رسانیدن به حق کوتاهی می‌کنیم، و چه بسا هنگام ظهور امام مهدی (ع) افراد زیادی بگویند این مهدی (ع) نیست؛ تا برای نفس‌های خود عذری بتراشند و

یاری رسانیدن به امام مهدی (ع) را ترک گویند، همان طور که اهل مکه و یهودیان با رسول خدا (ص) چنین کردند؛ با اینکه آنها رسول خدا (ص) را می‌شناختند همان گونه که فرزندان خود را می‌شناختند؛ از خُلق و خوی عظیمش، امانتداری و صداقتش، و دور بودنش از دروغ در امور دنیوی؛ پس چگونه بر خداوند سبحان دروغ می‌بستند؟! همان طور که آنها او را با آیات و معجزاتی که خداوند به وسیله‌ی او به انجام‌شان رسانید، می‌شناختند؛ ولی او را جبهه‌ی حقی دیدند که با مصالح دنیوی‌شان در تضاد بود. او را چنین دیدند که آنها را به جهاد در راه خدا که زندگانی‌شان را به خطر می‌انداخت فرامی‌خواند؛ پس آنها او را تنها گذاردند و خداوند سبحان او را یاری و پیروز نمود. به همین صورت، بسیاری، امام مهدی (ع) را تنها خواهند گذارد و خداوند وی را یاری و پیروز خواهد نمود.

فَعَنِ الْإِمَامِ الصَّادِقِ (ع): (لِيَنْصُرَنَّ اللَّهُ هَذَا الْأَمْرَ بِمَنْ لَا خَلْقَ لَهُ، وَلَوْ قَدْ جَاءَ أَمْرُنَا لَقَدْ خَرَجَ مِنْهُ مَنْ هُوَ الْيَوْمَ مَقِيمٌ عَلَى عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ) ([752]).
از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «خداوند این امر را با کسانی که جایگاهی در آن ندارند یاری خواهد رسانید، و اگر امر ما آید آن کس که امروز به عبادت بتان مشغول است، از آن بیرون خواهد رفت» [753].

و عبادة الأوثان، أي طاعة الطواغيت ومسائرتهم، بل واتباع الهوى.
و عبادت بت‌ها یعنی اطاعت طاغوت و همراه شدن با آنها؛ و حتی پیروی از هوای نفس.

و عن الإمام الصادق (ع): (إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ، خَرَجَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يُرَى أَنَّهُ مِنْ أَهْلِهِ، وَدَخَلَ فِيهِ شِبْهُ عِبْدَةِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ) ([754])، أي: يخرج من نصرة الإمام (ع) بعض الذين يدعون التشيع ويرون أنهم من أنصار الإمام المهدي (ع)،

ویدخل في صفوف أنصاره قوم من غير الشيعة، بل لعلهم من غير المسلمين بعد أن يعرفوا الحق ويشايعوا آل محمد. قال تعالى: (لَوْ كَانَ عَرَضاً قَرِيباً وَسَفَرًا قَاصِداً لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ) [755].

از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «آنگاه که قائم خروج کند، کسی که گمان می شد اهل این امر است از آن بیرون می رود و کسانی شبیه خورشیدپرستان و ماهپرستان وارد آن می شوند» [756]؛ یعنی: برخی از کسانی که ادعای تشیع می کنند و خود را از یاران امام مهدی (ع) می پندارند از یاری دادن امام (ع) خارج می شوند، و در صفوف انصار قائم کسانی دیگر از غیر شیعیان وارد می گردند، و چه بسا از غیر مسلمانان باشند، پس از آنکه حق را شناختند و آل محمد (ص) را همراهی نمودند. حق تعالی می فرماید: (اگر متاعی دست یافتنی و یا سفری بود نه چندان طولانی می بود، قطعاً از پی تو می آمدند، ولی آن راه پر مشقت بر آنها دور می نماید، و به خدا سوگند یاد خواهند کرد که اگر می توانستند حتما همراه شما بیرون می آمدند. اینان خود را به هلاکت می کشانند و خدا می داند که که آنها سخت دروغ گویند) [757].

وفي واقعة كربلاء وقف عمر بن سعد (لعنه الله) بين يدي الإمام الحسين (ع) يعتذر عن بقاءه مع الطاغوت، بأنه يخاف القتل ويخاف أن تهدم داره ويخاف أن تسبى نسائه ويخاف ... ويخاف ... ويخاف.

در واقعه ی کربلا عمر بن سعد که لعنت خدا بر او باد، در برابر امام حسین (ع) قرار می گیرد و برای باقی ماندنش با طاغوت عذر و بهانه می آورد که او از کشته شدن و ویران شدن خانه اش و اینکه زنانش به اسارت برده شوند می ترسد... و می ترسد... و می ترسد.

فلنحذر جميعاً أن نكون اليوم وغداً كعمر بن سعد (لعنه الله)، نخذل الحق ونعتذر بأعذار قبيحة وحجج واهية.

پس باید برحذر باشیم که امروز و فردا همانند عمر بن سعد (لعنت الله) نباشیم، که حق را تنها گذاریم و با بهانه‌هایی زشت و دلایلی واهی عذرآوری کنیم.

وأكتفي بهذا القدر، على أن سبب الغيبة هو: تقصير الأمة، وإلا فالأدلة أكثر مما ذكرت. فإذا عرفنا أن أهم أسباب الغيبة التامة هو إعراض الأمة عن الإمام (ع) أصبح واجبنا جميعاً العمل لظهوره ورفع أسباب غيبته التامة، بإعلاء ذكره وإظهار حقه وتهيئة الأمة للاستعداد لنصرته عند ظهوره وقيامه، ونشر الدين وطمس معالم الضلال والشرك، والقضاء على الطواغيت وأعدائهم، الذين يمثلون أهم أعداء الإمام المهدي (ع) [758].

به همین مقدار کفایت می‌کنم؛ به اینکه علت و سبب غیبت، کوتاهی امت است، وگرنه دلایل بیش‌تر از آنچه گفتم وجود دارد. اگر متوجه شویم که مهم‌ترین علت و سبب غیبت تامه روی برگردانیدن امت از امام (ع) است، پس واجب اصلی برای همگی ما عمل در جهت ظهور ایشان و برداشتن اسباب غیبت تامه خواهد بود؛ با بالا بردن یادش، آشکار کردن حقش و آماده کردن امت برای یاری رسانیدن به او هنگام ظهور و قیامش، انتشار دین، از بین بردن آثار و قراین گمراهی و شرک، و یکسره کردن کار طاغوت‌ها و اعوان و انصارشان؛ همان کسانی که تمثیل مهم‌ترین دشمنان امام مهدی می‌باشند [759].

* * *

[720] - روی الشيخ الكليني: عن أبي بصير، عن أبي عبد الله (ع) قال: (لا بد لصاحب هذا الأمر من غيبة، ولا بد له في غيبته من عزلة، ونعم المنزل طيبة، وما بثلاثين من وحشة) الكافي: ج 1 ص 340، غيبة النعماني: ص 194، غيبة الطوسي: ص 162. وما في غيبة الطوسي فيه اختلاف يسير.

[721] - شيخ كليني روایت کرده است: از ابو بصير از ابا عبد الله (ع) روایت شده است که فرمود: «گریزی از غیبت برای صاحب این امر نیست، و در دوران غیبتش، چاره‌ای از کناره گرفتن و گوشه‌نشینی وی نیست، و البته در بهترین منزل پاک و طیب، و با وجود سی نفر، احساس تنهایی نمی‌کند». کافی: ج 1 ص 340 ؛ غیبت نعمانی: ص 194 ؛ غیبت طوسی: ص 162 که در آنچه در غیبت طوسی روایت شده، اختلافی اندک وجود دارد.

[722] - نهج البلاغة بشرح محمد عبده: ج 2 ص 31، بحار الأنوار: ج 34 ص 233.

[723] - نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج 2 ص 31 ؛ بحار الانوار: ج 34 ص 233.

[724] - الكافي: ج 1 ص 5.

[725] - کافی: ج 1 ص 5.

[726] - المقصود به الإمام موسى بن جعفر الكاظم (ع)، فهذا أحد ألقابه .

[727] - الأنعام : 98.

[728] - منظور از عالم، امام موسی بن جعفر کاظم (ع) است و عالم، یکی از لقب‌های ایشان (ع) می‌باشد.

[729] - انعام: 98.

[730] - أي الإمام صاحب الأمر ، منه (ع).

[731] - الكافي: ج 1 ص 8 .

[732] - یعنی امام صاحب امر (از ایشان (ع)).

[733] - کافی: ج 1 ص 8.

[734] - غيبة النعماني: ص 191، بحار الأنوار: ج 51 ص 43.

[735] - غیبت نعمانی: ص 191 ؛ بحار الانوار: ج 51 ص 43.

[736] - المائدة : 101.

[737] - کمال الدین: ص 485، غيبة الطوسي: ص 292، الاحتجاج: ج 2 ص 284، بحار الأنوار: ج 52 ص 92.

[738] - مائده: 101.

[739] - کمال الدین: ص 485 ؛ غیبت طوسی: ص 292 ؛ احتجاج: ج 2 ص 284 ؛ بحار الانوار: ج 52 ص 92.

[740] - القمر : 5.

[741] - الاحتجاج: ج 2 ص 316، بحار الأنوار: ج 91 ص 2، معجم أحاديث الإمام المهدي (ع) : ج 4 ص 349.

[742] - قمر: 5.

[743] - احتجاج: ج 2 ص 316 ؛ بحار الأنوار: ج 91 ص 2 ؛ معجم احاديث امام مهدي (ع): ج 4 ص 349.

[744] - هود: 113.

[745] - هود: 113.

[746] - عقائد الإمامية: ص 113.

[747] - عقاید امامیه: ص 113.

[748] - اختيار معرفة الرجال: ج 2 ص 470، وسائل الشيعة: ج 17 ص 182.

[749] - اختيار معرفة الرجال: ج 2 ص 470 ؛ وسائل الشيعة: ج 17 ص 182.

[750] - عقائد الأممية: ص 114.

[751] - عقاید امامیه: ص 114.

[752] - غيبة الطوسي: ص 450، بحار الأنوار: ج 52 ص 329، معجم أحاديث الإمام المهدي (ع): ج 3 ص 423.

[753] - غيبت طوسی: ص 450 ؛ بحار الانوار: ج 52 ص 329 ؛ معجم احاديث امام مهدي (ع): ج 3 ص 423.

[754] - غيبة النعماني: ص 332، بحار الأنوار: ج 52 ص 364، معجم أحاديث الإمام المهدي (ع): ج 3 ص 501.

[755] - التوبة: 42.

[756] - غيبت نعماني: ص 332 ؛ بحار الانوار: ج 52 ص 364 ؛ معجم احاديث امام مهدي (ع): ج 3 ص 501.

[757] - توبه: 42.

[758] - عن مروان الأنباري قال: خرج من أبي جعفر (ع): (إن الله إذا كره لنا جوار قوم نزعنا من بين أظهرهم) علل

الشرائع: ج 1 ص 244.

[759] - از مروان بن انباری روایت شده است: ابا جعفر (ع) فرمود: «اگر خداوند مجاورت ما را با قومی ناپسند بدارد ما را از

بین آنها بیرون می برد». علل الشرائع: ج 1 ص 244.